

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَقَدْ نَسَخْنَا مَا نَزَّلْنَا فِي الْكِتَابِ
وَأَنزَلْنَا فِيهِ آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

عقيدة

دکتر علی شریعتی



عقیده

دکتر علی شریعتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَكِنَّ مَسْئَلَةَ أُمَّةٍ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ

آنچه در این کتاب آمده خلاصه عقاید دکتر
علی شریعتی است که از سخنرانیهای مختلف او
انتخاب و گردآوری شده است.

سؤال

دشایع است که جناب عالی قبول ندارید که حضرت علی (ع) طبق گفته صریح پیامبر صلواتُ اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ در غدیر خم و غیره، به جانشینی بلا فصل وی منصوب گردیده است. نوشته‌های اسلام‌شناسی، از تأیید یا تکذیب این شایعه قاصر است خواهش می‌کنم نظر خود را در مورد مسأله بالا کاملاً صریح و بی‌ابهام بیان فرمایید.

* آدمی مثل من، در این جامعه، برای اینکه مردم را آگاه کند که چه عقایدی دارد؟ دین و مذهبش چیست؟ درباره خدا، فردا، پیغمبر، قرآن، امام، علی و عمر، ابوذر، عبدالرحمن عوف، حسین، یزید، امام موعود، دجال، نیایش، حج، امامت، عدالت و... چه می اندیشد و چه می گوید؟ تنها وسیله‌ای که دارد یکی «گفتن» است، یکی «نوشتن» اما، در آن محیطی که نه عوامش و نه خواصش، هیچکدام عادت ندارند که نه بشنوند، نه بخوانند، وی چه کاری می‌تواند بکند؟

مثلاً می‌گویند: در کتاب «اسلام‌شناسی» فصل «پایه‌های اسلام»، آنجا که از «شوری» سخن گفته‌ای، مسأله وصایت را روشن مطرح نکردی، و از حق علی و احقیت او سخن نگفته‌ای. راست است. ولی در مقدمه گفته‌ام که

این «پایه‌ها» را از فرید وجدی گرفتارم. و این درس تاریخ اسلام... است در دانشکده، نیم‌سال اول و نیم‌سال دوم، تمام رابه به بحث وصایت و مسأله سقیفه و اصل امامت اختصاص داده‌ام که پلی کپی شده است و همین‌جاست.

گذشته از آن، در این فصل که پایه‌های اعتقادی اسلام را از فرید وجدی نقل می‌کنم مطرح نکردم، ولی در همین «اسلام‌شناسی» آنجا که سیره پیغمبر را خود نوشته‌ام، دهها جا از اَحْقِیْتُ عَلِی، ضعف‌های خلفا، باند ابوبکر علیه علی، و ضرورت وصایت پیغمبر درباره علی، و داستان مفصل «غدیر» و محکومیت اصل «بیعت و شوری» یا «دمکراسی در حکومت»، دهها صفحه نوشته‌ام. گذشته از آن، بعد از اسلام‌شناسی تا کنون قریب هزار صفحه نوشته‌ام از من درباره امامت، اهل بیت، عقاید، و سرگذشت تاریخی شیعه منتشر شده، آن هم با تیراژهای ده‌هزار و بیست هزار. و بیشتر از پنجاه ساعت سخنرانی و بحث و انتقاد درباره تشیع از من ضبط است و هزارها نوار همه جا پخش است و همه بچه مدرسه‌ها هم که چشم و گوش دارند و غرض و مرض هم ندارند، بیش و کم نظریات مرا درباره شیعه می‌دانند، و همه‌جا مطرح است.

در همین «حسینیة ارشاد»، در ظرف شش سال، قریب

دویست کنفرانس ویژه شیعه و اهل بیت و ولایت ابراد شده که نوار همه موجود است و هر که بخواهد، رایگان می‌تواند ضبط کند و داشته باشد و یا نوار پر شده‌اش را با پرداخت بهای معمول نوار بخرد. و گروه هنری دانشجویان ارشاد تا کنون روی نمایشنامه‌هایی که کار کرده یا در حال تهیه است، همه، بدون استثناء اختصاص به تشیع دارد، از قبیل:

ابوذر غفاری

حسین وارثِ آدم

انقلابِ شیعیانِ سربداریه،

تو آیین...

و دربارهٔ «ولایت»، تنها کتابی که در عصر ما، با زبان علمی و درعین حال، زبان مردم و با شیوهٔ تحلیل تاریخی و براساس قرآن و سنت (نه دشنام و هياهو و ادعا و استناد به آنچه با روح اسلام و تشیع و حتی عقل سلیم مغایر است و موجب هتك حیثیت شیعه در دنیا) وجود دارد، کتاب «خلافت و ولایت»، از نظر قرآن و سنت، نشریهٔ

«ارشاد» است که در آن عصاره سی سال تحقیق و پیوسته استاد محمد تقی شریعتی، قوی ترین و منطقی ترین دفاعیه علمی شیعه را در برابر اتهامات کهنه مخالفین در طول چهارده قرن علیه مکتب علی (ع) و اسلام خاندان پیغمبر تدوین کرده است، و با حفظ اصناف علمی و ادب و بی‌ثرتی و جدل و انکاء بردو پایگاه اصلی و مورد اتفاق همه مذاهب اسلامی هم به برادران اهل سنت، و هم به روشنفکران خودما (که غالباً تحت تأثیر تبلیغات تفرقه افکنانه دشمن و نیز بر اثر انحطاط و انحراف وضع اجتماعی و فکری و تبلیغی موجود، به نام طرفداری از ولایت و تظاهر به تشیع، نسبت به مبانی اصیل و هدفهای مرفی و حق پرستانه شیعه علوی، قضاوت‌های بد بینانه و منحرفی پیدا کرده اند) ثابت کرده است که:

شیعه، روح حقیقی و راه اصلی اسلام است. و هر اندیشه آزاد و آگاهی که از تبلیغات و اتهامات رژیمهای ضد اسلامی خلافت، و حکومت‌های وابسته و وارث خلافت اموی و عباسی، و نیز نوطه‌های نفاق افکن استعمار غربی، خود را رها کند و تنها از زبان قرآن و سنت پیغمبر

بیاموزد، و با روح اسلام و عدالت مظلوم در تاریخ اسلام آشنا باشد. خواه ناخواه در جستجوی حقیقت، از دربارهای دمشق و بغداد و قصرهای ظلم و مسجدهای ضراری که قرن‌ها پایگاه اسلام دولتی، بوده است، بی‌تردید، به سراغ «خانه فاطمه» خواهد آمد و اسلام را از «زبان علی» خواهد آموخت.

و شیعه این است.

با همه این کوشش‌های بسیار که در مدت محدود شده است و اکنون يك نهضت مترقی و آگاهانه اسلامی، با بینش آزادبخواهانه و عدالت طلبانه تشیع علوی، در افکار عموم صاحبفکران آزاد اندیش و بویژه نسل جوان و تحصیل کرده و بیشتر از همه روشنفکران و دانشجویان داخل و خارج پدید آمده است، که حتی در دورترین مراکز علمی و تحقیقی جهان انعکاس یافته است، در عین حال، می‌بینم، هنوز هم آن گروه بسته و را کدی که همه تضادهایشان را از هوا می‌گیرند، همان نهمتهای ناشیانه و ناجوانمردانه‌ای را که اخیراً دستهای پنهان - و در عین حال پیدا - شایع

کرده‌اند تا هوا را مسموم کنند و فضا را تیره و دشمن‌کام، باز هم واگو می‌کنند. و پس از اینهمه دلیل، و نشانه، و قرینه، و متن، و کتاب، و کنفرانس، و نمایشنامه، و میزگرد، و بحث و انتقاد، و انتشارات، و کلاسهای درس و آثار عینی و نتایج آشکار، و موفقیت‌های عمیق و درخشانی که چشم دشمن را نیز خیره کرده است و دلش را هراسان، اینها باز هم می‌گویند: «سیاهدانه است»!

بنابراین، من جز گفتن و نوشتن راهی ندارم که شايعه دشمنان و مفرضان و خودخواهان و منفعت طلبان شخصی و عوام‌فریبان را جواب گویم، و به آن گروهی که خود را مؤمن می‌خوانند و در عین حال، برای کوبیدن کسانی که زندگیشان را وقف ایمان کرده‌اند، و حتی برای تکفیر نویسنده یا گوینده یا مؤسسه‌ای، خواندن یا شنیدن و یا دیدن نوشته یا گفته یا کارشان را لازم نمی‌بینند و تمام اطلاعات و اخبار و قضاوتها و نهمتهایشان را فقط از يك فرد مشکوک و مجهول و غیبی می‌گیرند به نام جناب آقای «میگویند»! بگویم که:

برادرا!

تو و من، هر دو قربانی يك توطئه شده‌ایم. من و تو يك ایمان و يك درد و يك راه داریم: هر دو مسلمانیم، و هر دو با تمام جان و عشق و اخلاصمان به خاندان پیغمبر ارادت می‌ورزیم. همه این شایعه‌سازیه‌ها برای این است که من و تو، هم را شناسیم در کنار هم نایستیم و در برابر دشمن مشترك قرار نگیریم. بلکه به جای آنکه دست در دست هم، پایه‌پای هم، در راه علی گام برداریم و روی در روی دشمنانمان باشیم، از او پشت کنیم. خطر را فراموش کنیم و روی در روی هم قرار بگیریم، و عوض گریبان او (دشمن) گریبان هم را بچسبیم!

این است که می‌بینیم هزارها صفحه نوشته و صداها ساعت گفته در اثبات تشیع و اعتقاد من به وصایت و امامت فایده‌ای نمی‌کند، و از این همه گفته و نوشته من، از اولی که قلم به دست گرفته‌ام و زبان به سخن گشوده‌ام، در عشق به خاندان پیغمبر و آنچه نظریه‌های علمی و اعتقادی

و تاریخی تازه در عظمت علی «ع»، و اصالت مکتب علی، از اینهمه گفته و نوشته، در نظر آن عده که از روی کتاب و تحقیق و بررسی مستقیم درباره کسی قضاوت نمی کنند، و یا اصلاً اهل این کار نیستند و نمی توانند بخوانند و بفهمند، و فقط آنچه را از پس پرده می گویند بگو، می گویند، و حرفهای همان آقای «می گویند»، را تکرار می کنند، هیچکدام نشانه شیعه بودن من نمی شود!

بنابراین، ناچارم از مرادِ محبوبم، ابوذر غفاری - که اسلام و تشیع و آرماتم و دردم و داغ-م و شکارم را از او گرفته‌ام - تقلید کنم، که وقتی در مدینه و شام فریاد بر آورد و تند رویهایی کرد که «هیچ مصلحت نبود!» و به جای آنکه به شیوه «اهل علم و تحقیق و نقد، بنشینند و خیلی آرام و آهسته آهسته و با «نزاکت»، و بی سر و صدا، «حقایق» را برای عده‌ای از خواص و اهل تحقیق، مطرح کنند، آن هم در لفافه تمبیرانی که «کسی بو برد» و اشکالانی هم ایجاد نکند. استخوان پای شتری را از کوچه بر می دارد و بکراست به سراغ خلیفه «رسول الله» می رود و بر سر امیر المؤمنین! فریاد می زند:

دای عثمان، فقرا را تو فقیر و اغنیا را تو غنی
کردی،!

و بر سر کعب، روحانی محترم و مجللی که در یهود
و هم در اسلام، عالم دین بود و معنی قرآن و نظر اسلام را
حتی صحابی پیغمبر از او می پرسید، فریاد می کشد:

دای یهودی زاده! تو می خواهی دین ما را به ما
بیاموزی؟

و چنان با استخوان شتر - که تنها سلاحش بود -
بر سر او می کوبد که فرقتش را می شکافد، و به شام تبعیدش
می کنند، و هر روز بر سر معاویه و کاخ سبزش حاضر
می شود، و بر سر جمع فریاد می زند:

دای معاویه! اگر این کاخ را از پول خودت می-

سازی، اسراف است، و اگر از پول مردم است،
خیانت!

و در مسجد، آیه کَنَز را می‌خواند و احادیثی را،
که «فِعْلًا مصلحت نبود، آدم مجبور نیست که همه حقایق
را بگوید، فقط مجبور است که آنچه می‌گوید حقیقت
باشد، مثلاً راجع به شکایات نماز در مسجد حقایق را به گوش
مؤمنین برساند یا راجع به انواع غذاهای دوزخیان و
بهشتیان در آن دنیا تحقیقات دینی کند». اما، او همیشه
همین آیه «کَنَز» را می‌خواند، و باعث می‌شد که همه
اصحاب بزرگ و محترمین اسلام و شخصیت‌های با نفوذ
جامعه و همه کسانی که سابقه دوستی با پیغمبر داشتند و از
مهاجرین و انصار بودند، و در غزوه‌های رسول خدا شرکت
کرده بودند، و دین مردم دست آنها بود، علیه او تحریک
شوند و او را به یب دینی و عصیان علیه قانون شرع و حکومت
اسلام و خروج از امت و ایجاد تفرقه در میان مؤمنین و
بدبینی میان مسلمین و اختلاف انداختن در صف برادران
دینی به نام فقیر و غنی متهم کنند، و تنهایش گذارند، و نه
تنها حاکم اسلام در مدینه و استاندارش در شام، بلکه همه

شخصیتهای درجه اول مسلمین او را طرد کنند و تنهایش بگذارند، همه جا در میان مردم شایع کنند که او از دین برگشته و به خدا و رسول و قرآن و معاد عقیده ندارد!

این است که من هنگامی که شرح حال ابوذرا را - هفده سال پیش - می نوشتم، وقتی رسیدم به اینجا که ابوذرا را باز از شام تبعید می کردند به پایتخت، مردم فقیر که تنها امیدشان او بود همه این بیچارگان مظلوم از حلقوم این مرد فریاد می کشیدند، کرد او حلقه زدند تا با او وداع کنند، وی در حالیکه سوارش کرده بودند تا از شهر خارج شود، سخنانی گفت که سالها من تعجب می کردم که یعنی چه؟ آدم انتظار دارد در این لحظه ابوزر حرفهای نازهای بزند و مردم را آگاهیهای نازهای بدهد، و برعکس دیدم که می گوید:

دای مردم: أَشْهَدَانْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ
وَرَسُولُهُ! (جمعیت با او هم صدا شدند). مردم!
من گواهی می دهم که قیامت راست است. بهشت

راست است. جهنم راست است. به هر چه از سوی
خدا آمده اقرار می‌کنم. شما همه شاهد باشید.
(حضار- شاهدیم)؟!

حال می‌فهمم که چرا؟ مردم شام همه قربانی تبلیغات
معاویه بودند، اسلام خود را از دستگاه معاویه گرفته
بودند، و این دستگاه، اسلام را و شخصیتها و حوادث اسلام
را آنچنان به مردم تبلیغ می‌کرد که «مصلحت» بودا یعنی
مصلحت خودش، دستگاهش و طبقه‌اش. این بود که حتی
وقتی خبر شدند که علی در مسجد کشته شده با تعجب بهم
می‌گفتند: «در مسجد؟ علی در مسجد چه می‌کرده؟ مگر
ی‌نمار می‌خوانده است؟» و شنیده‌اید که وقتی امام سجاد
و زینب بزرگه، پیشاپیش کاروان اسیران خاندان پیغمبر
وارد شهر دمشق شدند، مردم آنها را نمی‌شناختند، حتی
پیرمردهای مقدّس، برای کسب ثواب، به آنان بد می‌گفتند
که اینها خارجی‌اند، در میان مسلمین اختلاف اداخته‌اند
علیه اسلام خروج کرده‌اند!

و این است که متوجه شدم که اکنون، ابوفد را
- که اسلامش منافع دستگاه حکومت اموی را تهدید

می کرد و قرآنش، ائمه جماعت و خطبا و مفسران و فقها و اصحاب وابسته به دستگاه را، که مصالحشان بر باد می رفت و دستشان برای مردم رو می شد - متهم کرده اند که او دین ندارد. و در يك جامعه اسلامی، برای آنکه مسلمانی مزاحم را فلج کنند، تنها راه این است که در میان مردم مسلمان شایع کنند که مسلمان نیست، کافر است. چنانکه در يك جامعه شیعی، بهترین تهمت این است که شایع کنند: «می-گویند، او شیعه نیست، منی است، و هابی است».

این است که ابوذر - پس از سالها شمشیر زدن در رکاب پیغمبر و عزیز شدن در چشم پیغمبر - به جرم اتسایش به آن بزرگ و گستاخیش در برابر مصالح حاکم و رسوا کردن تبلیغات چی های «اسلام حاکم» و بیدار کردن توده های قربانی جهل و جور و فقر، حال، در جامعه اسلامی، خود را ناچار می بیند، مسلمان معرفی کند و ثابت نماید که به خدا و رسول معتقد است، و چهارمین کسی که به اسلام وارد شد، پس از حدود چهار سال رنج و کار و جهاد و خدمت و تعلیم در راه اسلام، شهادتین خود را اعلام کند! و از کار ابوذر عجیبتز کار حسین بزرگ است، که هنگام

حرکت از مدینه وصیتش را نوشت و به برادرش محمد حنفیه داد، و در آغاز نوشت:

إِنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنَّ لَأِلَهَ إِلَّا اللَّهُ... تَأْخِرُ شَهَادَاتُ!
فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ!

و بدینگونه است که لازم می بینم تشیع خود را صریحاً اعلام نمایم و اصول اعتقادی بی را که در تمام عمر بر آن بوده ام و تمام دوران جوانی و بیست سال تحصیل و تعلیم و نوشتن و گفتن، کار فکری و اجتماعی ام را تار آن کرده ام، به عرض برسانم که:

«من، غیر نظامی، علی شریعتی، متهم به هر اتهامی که می توان بر زبان آورد، معتقدم به:

- ۱- یگانگی خدا،
- ۲- حَقَائِقِ هَمَّةِ اَنْبِيَاءِ اَزْ اَدَمِ تَا خَاتَمِ.
- ۳- رسالت و خاتمیت حضرت محمد (ص).
- ۴- وصایت و ولایت و امامت علی بزرگوار (ع).
- ۵- اصالت «عترت»، به عنوان تنها باب عصمت برای

ورود به قرآن و سنت.

۶- اعلام وصایت و امامت علی، به وسیله پیغمبر، نه تنها در «غدیر خم»، بلکه در بیست و یک مورد دیگر در زندگی پیغمبر، که همه را استنباط کرد امام و تدریس نمود امام.

۷- شوری (بیعت و اجماع، دمکراسی) يك اصل اسلامی است، اما در مورد و موقعی که اصل فوری تر «وصایت متکی به وحی»، وجود ندارد. و توسل به این اصل شوری در سقیفه، سوء استفاده از يك حق بود برای پامال کردن يك حق بالاتر دیگر، یعنی وصایت پیغمبر و حق علی.

۸- پیغمبر اسلام دارای دو رسالت بود: یکی ابلاغ وحی (نبوت) و دیگر، بنیاد امت (امامت). رسالت اولش در حیات خودش ختم شد، اما رسالت دومش، در طی چند نسل پیوسته (سه قرن)، تحت رهبری پیوسته خود و اوصیای دوازده گانه خود باید تحقق می یافت و ختم می شد. بنابراین پیغمبر خاتم رسالت «نبوت» است (خاتم النبیین)، و ائمه، خاتم رسالت «امامت» او هستند.

۹- اما تاریخ، بر اساس خواست پیغمبر و پیش بینی وی پیش رفت، و از سقیفه به بعد، کم کم منحرف شد و

اسلام در تاریخ دو مسیر جداگانه گرفت: سنن، اسلامی بود که در طبقه حاکم جریان یافت و به وسیله حکام و ائمه وابسته به حکام پرورده شده و تشیع، اسلامی بود که در طبقه محکوم و در میان مردم مظلوم و عدالتخواه جریان داشت. آن، اسلام خلافت شد و تبعیض، استبداد و استثمار. و این اسلام امامت ماند و عدالت، آزادی متعهد و برابری طبقات.

۱۰- خلافت در تاریخ پیروز شد و امامت تحقق اجتماعی یافت، غیبت پیش آمد.

۱۱- عصر غیبت (از غیبت امام آخرین تا ظهور آخر الزمان) عصر مسؤولیت رهبری اجتماعی مردم است و دوران انتخاب رهبر به عنوان مقام «یاباب امام» به وسیله مردم.^۱

۱۲- اصل «انتظار فرج بعد از شدت»، به عنوان یک «فلسفه جبر تاریخ»: «زوال قطعی نظام ظلم اجتماعی و تبعیض طبقاتی» - بر خلاف آنچه می گویند - اعتقاد به این است که: «هر وقت مردم، در برابر ظلم حاکم در عالم، قیام

۱. یعنی حتی در یهودیت و مسیحیت و هر دین آسمانی پیش از اسلام، این اصول بوده است. و یکی از جنبه‌هایی که کامل بودن اسلام را نسبت به دینهای سابق بخوبی نشان می‌دهد، مسأله وصایت و امامت است، تکیه بر رهبری دینی و عصمت در رهبری (امامت).

کردند، قائم می‌رسد. و اینکه «امام موعود منتظرِ مصلح قائم به‌شمسیرِ منتقمِ عدالتِ کسترِ آزادی‌بخشِ مردمِ جهان در حقیقت منتظرِ ما است».

۱۳- «امامت و عدالت، دو اصل مذهب شیعه است و

توحید و نبوت و معاد، سه اصل دین اسلام»، تعبیر درستی نیست و شیعه را متهم می‌کند که عبارت است از مذهبی که ۲-اسلام است و ۱-بقیه‌اش چیز دیگر. من معتقدم که توحید و نبوت و معاد سه اصل دین است، به‌معنای اعم. زیرا اگر هر يك ازین سه کم باشد، دین نیست. و اسلام قرآن، دو اصل امامت و عدالت، را اضافه دارد و شیعه هیچ نیست جز اسلام، یعنی قرآن و سنت. یعنی اسلام‌منهای خلافت سیاسی، قومیت‌ترادی، و اشراقیت‌طبقاتی = تشیع علوی = نشن (سنت) محمدی.

۱۴ - معتقدم به تقلید (به معنی تقلید مردم از

متخصص در فروع عملی فروع دین، احکام فقهی. یعنی تقلید فنی و تخصصی، یا علمی، معنوی و فکری و نه در اصول اعتقادی).

۱۵- به تقيه، نه از ترس [بلکه] برای حفظ

ایمان. نه تقيه فرد غیر مسؤول و بیکاره، تقيه افرادی که پنهانی در راه ایمان و پیروزی حق، عدالت و امامت

تلاش می کنند در برابر دشمن. یعنی، اصل رازداری در مبارزه. و نیز تقیه شیعه در جامعه بزرگ اسلامی، در برابر مسلمانان اهل سنت، برای جلوگیری از جنگ مذهبی، تعصبات فرقه‌ای و تفرقه، و برای ایجاد محبت و وحدت اسلامی در قبال دشمن مشترك.

۱۶- به اجتهاد، یعنی کوشش علمی آزاد افراد متخصص آگاه برای جستجوی دایمی حقایق اسلامی، و تکامل در فهم اسلام، و پاسخگویی به مسائل جدید، و شرایط متحول زمان، و جامعه، و نیازها و دشواریهای ویژه هر عصری و نسلی.

۱۷- به مرجعیت علمی و به نیابت امام، برای رهبری فکری، اجتماعی و بسیج نیروها و کارگیری از همه قدرتها و امکانات در راه پیروزی دین خدا، و زندگی خلق و آگاهی مردم نسبت به عقیده‌شان و سرگذشتشان.

۱۸- به پرداخت زکات و سهم امام، برای تأمین بودجه اقتصادی در راه اداره تشکیلات علمی و اجتماعی و تحقق برنامه‌ها و هدفهای عملی جامعه شیعی (نه جامعه شیعیان)!

۱۹- به برگزاری مراسم محرم، عاشورا، ذکر، احیای خاطره ائمه و تشکیل دوره‌ها و جلسات مذهبی، و حتی اشک‌انه به عنوان يك سنت مورد وثوق طبق معمول سنوایی،

بلکه برای آموزش توده مردم، آگاهی جامعه، و زنده داشتن همیشگی مکتب شهیدان. و نه فقط عزا داری، زیرا که کسی نمرده است، شهید زنده جاوید است و حتی و حاضر است، عزادار نمی خواهد، پیرو می خواهد. شیعه به معنی پیرو علی است و پیرو حسین و زینب و خاندان پیغمبر، و پیروی يك عمل عینی است، نه پرستش! که بر خلاف توحید است، و نه حتی عشق سها، بی شناخت و بی عمل، که يك امر عاطفی است.

۲۰- به نوسل و شفاعت پیغمبر و ائمه و حتی خاک شهید بزرگ راه «حقیقت»، «حریت»، و «عدالت» حسین! نه به این معنی که عامل کسب «نجات» باشند، بلکه برعکس، عامل کسب «شایستگی نجات» اند. و در دستاخیز نیز کسانی از شفاعت بهره مند می شوند که واجد صلاحیت باشند!

۲۱- و به نیایش، نه به عنوان وسیله تخدیر [و] جانشینی

۱. درین باره به آیه ۲۳، سوره رعد، و آیه ۸، سوره غافر، مراجعه فرمایید.

روایات متعددی نیز از ائمه رسیده است که باید مردم به دستورات دین عمل کنند، تا اهل نجات شوند.

از جمله شیخ حرّ عاملی، روایتی نقل کرده است در کتاب معروف «وسائل الشیعه» از محمد بن مارد که می گوید: به امام ←

عمل و مسؤولیت [و] راه نجاتِ فردی و راه فردی نجات، بدون توجه به سر نوشتِ مردمِ اسیر، بلکه درست برعکس، به عنوان عامل پیر و مندی در پرورش ارزشهای متعالی انسانی و طرح خواستهای بلند جمعی و تلطیف و تکامل روح خشن و رسوبی بشری و در کامل ترین شکل نیایش، نیایش در

۱. یعنی اینکه مسلمان، عبادت و نیایش را در جای اعمال و مسؤولیتهای خود گذارد و به همان اکتفا کند، و باتکیه به نیایش، در دیگر اعمال و مسؤولیتهای مهم فردی و اجتماعی مستی روا دارد و از آنها تن زند.

→ جعفر صادق «ع» گفتیم، روایتی از شما نقل کرده اند که فرموده اید: «إِذَا عَرَفْتَ فَأَعْمَلْ مَا شِئْتَ» - یعنی هر گاه معرفت (به دین حق و اولوایت و ولایت امام) پیدا کردی، هر کار می خواهی بکن. امام فرمود: «درست است من این را گفته ام». می گوید: گفتیم، اگر چه زنا و دزدی کنند و شراب بنوشند؟ (مقصود راوی این است که همین قدر که مردم عقاید حقّه داشتند هر کاری بکنند باز هم اهل نجاتند؟) امام فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاْجِعُونَ». به خدا سو گند کسانی که معنای سخن مرا اینگونه فهمیده اند، انصاف نداده اند. چگونه می شود که خدا از خود ما عمل خواسته باشد و از شیعیان ما نخواسته باشد؟ من که گفتیم: هر گاه معرفت داشتی هر چه می خواهی بکن، مقصودم این بود که: با معرفت و ایمان صحیح هر اندازه کار خیر انجام دهی، چه کم و چه زیاد، خداوند از تو قبول می کند.

إِنَّمَا قُلْتُ: إِذَا عَرَفْتَ فَأَعْمَلْ مَا شِئْتَ، مِنْ قَلِيلِ الْخَيْرِ وَكَثِيرِهِ، فَإِنَّهُ يَقْبَلُ مِنْكَ. (وسائل الشیعه - ج ۱، ص ۸۷).

مکتب سجاد «ع»، یعنی تجلی «عشق، نیاز، آگاهی و مبارزه»
در نیایش.

۲۲- و بالاخره، به عنوان روشن ترین جهت و شدت
و معنی، ایمانم به «نشیع علوی» یعنی «نشیع شهادت» نه
«عزای»، «نشیع سرخ»، نه «سیاه»، آنچه در مصر، کنار اهرام،
بر سر کور هزاران برده ای که در زیر سنگ کشی برای
ساختن اهرام بر قبر فرعون، جان داده اند و پنجه از سال
پیش اینجا چال شده اند، خطاب به یکی از این بردگان
مظلوم نظام فرعون و فارونی و بلعمی (استبداد سیاسی و
استثمار اقتصادی و استحمار مذهبی) گفتم، (در نامه ای
تحت عنوان: «آری، اینچنین بود، برادرا):

«...من، برادر، پس از مرگ تو، پنجه از سال
است که با دیگر برادرانم، خواهرانم، در زیر
شلاق فرعونها قصر ساختیم، و از خون و ریج و
کار و کرسنگیمان برای قارونها گنج نهادیم، و با
افسون روحانیان رسمی هممذاهب، معبدها بنا
کردیم، و قربانی فریب و جهل و نصب و جنگهای
یهوده «مقدس» شدیم و اکنون، برادر، در فرار

از همه کاخها و کنجینه‌ها و معبدهای ضرار و
 ذلت، و در طلب آگاهی و آزادی و عدالت سرم را
 بر در خانه کلین و مظلوم «فاطمه» نهاده‌ام، و هزار
 و چهار صد سال است به تهدید هیچ تیفی، و تطبیع
 هیچ طلابی، و فریب هیچ نسییحی، سر بر نکرفته‌ام
 و از این «خانه» کوچکی که از همه تاریخ بزرگتر
 است، به سراغ هیچ کاخی و هیچ معبدی نرفته‌ام
 نه تخت جمشید پارس، نه کاخ سبز دمشق، نه قصر
 عالی قاپوی اصفهان، نه کلیسای روم، نه آنشکنه
 استخر، نه مسجد سلطان احمد، نه مسجد شاه
 عباس...

- که در این خانه، علی هست! فریادِ روحِ همه
 حقهایِ غصب شده.

- که در این خانه، فاطمه هست، اعتراض همه
 زنانِ مظلوم،

- که در این خانه حسن هست و حسین، شهادتِ
 رسواگرِ بلند همه شهیدانِ تاریخ،

و در این خانه، زینب هست، خشم همه خوالهرانِ
 ما، برادر!..

*

من از روز این دو کتاب و حتی همه کتب اهل سنت گذشته‌ام، و نه تنها کتب تاریخی شیعه بلکه تفاسیر و کتب حدیث و متن «نهج البلاغه» را نیز جستجو کرده‌ام، و کوشیده‌ام تا دور از تعصبات فرقه‌ای و تقلید و تکرار قضاوت‌های رایج و قالبی، واقعیت تاریخی را - آنچنان که روی داده و بوده است - پیدا کنم.

و این است که اگر خواننده‌ای منصف و آگاه، به

مواردی چون:

علی در اُحد (ص ۱۸۳)،

علی در حنین (۳۱۸)،

خشم علی (۳۶۰)

مأموریت ویژه علی در ابلاغِ برائت (۳۸۰)

ورود علی از یمن و استتار شدن علی (۴۱۹)

سرنوشت امت پس از پیغمبر (۴۲۳)،

امامت و علی (۴۲۷)،

باند پنجاه ساله ابوبکر در برابر علی (۴۳۱)،

۱- مقصود، «سیره ابن هشام» و «تاریخ طبری» است.

غدیرِ حُم، آیهٔ اِکمالِ دین پس از خطبهٔ غدیر (۴۳۲)
 کارشکنی در اعزام سپاه اُسامه (۴۳۳)،
 احضار علی برای نماز (۲۴۱)،
 درخواست قلم و دوات برای وصیت (۴۴۳)،
 توطئه علیه انجام وصیت، پیام ساکت پیغمبر: سر
 پیغمبر بر سینهٔ علی (۴۴۶)،
 تنها علی پاسخ می‌گوید (۲۹۰)
 باند ابوبکر (۴۹۳)،
 ابوذر (۴۹۵)،
 علی و ابوذر (۵۸۱)...

فقط در همین کتاب «اسلام شناسی»، نگاهی بیفکنند،
 خواهد دید که من تا چه حد از کتب اهل سنت مستقل
 بودم، و خواهد دید که تا چه اندازه توانسته‌ام «نتیج»
 را از زبان و قلم و اسناد معتبر اهل سنت استخراج کنم
 و خواهد دید که در کتب پیغمبر، را چرا عنوان فصلی
 قرار می‌دهم که از یکسال پیش از مرگ، آغاز می‌شود، و
 چگونه خواسته‌ام، بطور غیر مستقیم و مستقیم، «تصویر علی»،
 را در دسیمای پیامبر، و در گرایش به علی، را در همهٔ حالات
 و رفتار و گفتار و حتی تصمیمات سیاسی و نظامی وی، بنحوص
 در طول یکسال آخر عمرش نشان دهم؟

و نیز خواهد دید که قلم من، آنجا که سخن از علی است، چگونه عوض می‌شود، و کلماتش از شوق پرمی‌کشند و از درد بر خود می‌پیچند، و با او عشق می‌ورزند...

قرآن

قرآن، کتابی است جاودانه و دارای ابعاد گوناگون و بطون مختلف، که در هر زمان، اندیشه پیشرفته بشری به بطنی از آن پی می‌برد و محققان مختلف، در هر رشته از معارف انسانی، می‌توانند بُعدی از آن را کشف کنند و پژوهش در آن، تنها در انحصار عرفا، فقها، فلاسفه، متخصصان علوم قدیم و الهیات نیست. اینکه امروز، حتی دانشمندان رشته‌های علوم دقیقه - چون طبیعیات و ریاضیات - و نیز متخصصان علوم جدید انسانی - چون روانشناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه تاریخ - از آن، نکته‌های علمی دقیق و نوری استنباط می‌کنند، خود نشانه آن است که این معجزه کلام، دارای ظرفیت‌های مختلف و متنوعی است که در تصویر اندیشه‌های يك نيب و پروژه يك فرهنگ و يك زمان نمی‌گنجد.

در قرآن ارتباط پدیده‌های مادی و حقایق سوره به

حدی است که تحقیق در کیفیت آغاز خلقت را، نه از طریق
دلایل ذهنی و تفکرات مجرد فلسفی و کشف و شهود عرفانی
و مباحث الهیات، بلکه از طریق پژوهش‌های علمی و مشاهده
عینی و بررسی‌های مادی و طبیعی دستور می‌دهد:

«قُلِّبُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ
يُنشئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» - بگوای
پیغمبر به‌قدم خود سیر کنید در زمین و بنگرید چگونه
خدا آفرینش را آغاز کرد... -

قرآن يك منظومه کامل آفرینش است. چنین می‌
نماید که خداوند دو گونه جهان ساخته است: با عناصر
طبیعت را؛ و با کلمات، قرآن را. علوم طبیعی و ریاضی که
در ارتباط میان پدیده‌های طبیعی و عناصر، نظمی دقیق و
روابطی حساب‌شده و علمی و خارق‌العاده کشف کرده‌اند که
با منحنی‌های ریاضی و فرمول‌های علمی بیان می‌شود، این
حقیقت را ثابت می‌کنند که در طبیعت شعوری بزرگ و
ارادمای خودآگاه و دارای هدف به‌کاررفته و بنابراین، ساخته
تصادفات و یا نیروهایی ناآگاه نمی‌تواند. باشد.

✱

قرآن، بیش از هر چیز يك کتاب است، يك «پیام»
و فلسفه وجودی‌اش ایجاد آگاهی، حرکت، نجات مردم،

استقرارِ عدالت و آموزشِ معنوی و رهبریِ اجتماعی و تکاملِ نوعیِ انسان و درعین حال، يك ساختِ اعجازآمیز است و ساختمانی چون جهانِ طبیعت دارد. قرآن طبیعتی است ساخته شده از کلمات؛ چنانکه طبیعت، قرآنی است ساخته شده از عناصر. تصادفی نیست که قرآن، خود پدیده‌های طبیعت، را «آیه» می‌خواند؛ آچنانکه جملات قرآن را؛ و نیز قوانینِ مادیِ طبیعت و حیات را «وحی» می‌نامد؛ آچنانکه حقایقِ قرآن را؛ و این است که اسرارِ جهان را و شفاعتِ خدا را در «کتابِ طبیعت»، همچنانکه با بررسی‌های عینی و آماری و کشفِ قوانینِ مادی و با وسایل پیشرفته فنی می‌توان دریافت، در کشفِ اسرارِ جهانِ کلمات و شناختِ این «طبیعتِ کتاب»، نیز می‌توان از پیشرفته‌ترین موقیبت‌های علمیِ انسان و دقیق‌ترین و قوی‌ترین وسایلِ جدیدِ تحقیق استمداد جست.

سلامهای نماز

انسان در تلاشهایی که برای به وجود آوردن عامل صدّ تنهایی به عمل می‌آورد؛ یکی از قویترین عواملی که می‌تواند بدان پناه ببرد، سلامهای نماز است. این عامل

مکانیسم عجیبی در پر کردن خلأ و در نفی تنهایی دارد...
 نقش سلام اولین چیزی را که ایجاد می کند احضار
 آن کسی است که مخاطب سلام شماست... و در آن فضای
 که با هیچکس رابطه‌ای ندارید، سلام، شما را در رابطه
 مستقیم با يك مخاطب حتی و حاضر قرار می دهد.

بنابراین، سه سلام نماز سه احضار است و سه مخاطب
 دارد. به میزانی که درجه ایمان و آگاهی نمازخوان شدیدتر
 است، سلامها، مخاطب سلام را روشنتر و سنگینتر و مشخصتر
 در برابرش احضار می کند و در رابطه با او قرار می دهد.
 مخاطب اولین سلام نبی است، و آن فضای تنهایی
 هستی از حضور نبی پر می شود، و آن آدم معلق بی رابطه
 با همه جا و همه کس، بانی ارتباط پیدا می کند.

س: اولاً: ایدئولوژی من است، یعنی همان سرچشمه
 بیدار افکار و اعتقاداتی که من دارم و به خاطر همان عقاید
 به این سر نوشت افتاده‌ام، با نخستین سلام، با مبدأ اعتقادی
 و فکریم رابطه برقرار می کنم و تنهایی رانده می شود.

سلام دوم خود دو بخش است (که در حقیقت چهار
 سلام داریم). «السلام علینا...» سلام به ما یعنی گروه اعتقادی
 که من هم جزو آنان هستم. همه کسانی که با این ایدئولوژی
 و با این نبی يك رابطه ذهنی دارند... «وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ»

غیر. از ما انسانهای دیگری هم هستند... انسانهایی راست کردار، درست کار و تغییر دهنده محیط خود برای جنس انسان. سلام به همه انسانهای صالحی...

با این سه سلام، نبی و گروه اعتقادی خودم و همه انسانهای فداکار و صالح و مصلح را از تمام گوشه و کنارهای زمین در این تنهایی احضار کردم که همه در بشریت محدودند.

اما چهارمین سلام ایجاد رابطه با همه هستی و با تمام جهان است: درود به همه شعورهائی، به همه نیروهائی، به همه قدرتهائی که در همه هستی و کائنات هستند، ولو من آنها را نمی‌شناسم. ولو ممکن است از جنس من نباشند، ولی در مسیر کلی خلقت دست‌اندر کار فرمانی و رونده در جهت مسیری هستند که من، به عنوان انسان در همان مسیر حرکت می‌کنم، بنابراین، در کلیات عالم با آنها همسرشت و همگام و هم‌سر نو شتم. به آنها هم درود!

پس وقتی این چهار تا سلام يك چنین فضائی برای ما ایجاد می‌کند، آنوقت این چهار دیواری که گِردِ ما

کشیده‌اند، به قدری احمقانه و بازیچه و حقیر می‌شوند که مانند چهار دیواری می‌شود که برای قفس بچه درست می‌کنند.

روحانیت

اول گفتند: با ولایت مخالف است! بعد که دیدند يك میلیون نسخه کتاب و نوار از من درباره ولایت، در دسترس مردم قرار گرفته، گفتند: نه، بارو حانیت مخالف است!

در این باره عرض می‌کنم (و تذکار این مطلب، نه به خاطر «مصلحت» است - چرا که خدا و خلق می‌داند که تا کنون دروغی را به خاطر «مصلحت» نگفته بودم و نگفتم و نخواهم گفت و... سر نوشتم حاکی از اینست که نگفتم. و به خاطر اعتقاد و ایمان خود و ضرورت اجتماعی و مسؤولیت فکری من است... در طول این مدتی که می‌توانستم - در هر سطحی، چه در اروپا و چه در اینجا - کار کنم، حرف بزنم و خدمتی انجام دهم، همیشه قویترین، مؤمنانه‌ترین و

متعصبانه‌ترین دفاع را از روحانیت «راستین و مترقی»،
از جامعه «علمی درست و اصیل»، اسلامی کردام
و در اینجا حتی به خود شما هم گفته‌ام که:

دفاع، نگاهبانی و جانبداری از این جامعه علمی
نه تنها وظیفه هر مسلمان مؤمن است بلکه - از
آنجا که آخرین و تنها سنگریست که در برابر
هجوم استعمار فرهنگی غرب، ایستادگی می‌کند -
وظیفه هر «روشنفکر مسوول»، است و لومعتقد به
مذهب هم نباشد.

من به‌عنوان کسی که رشته کلاش تاریخ و مسائل
اجتماعی است، ادعا می‌کنم، که در تمام این دو
قرن گذشته در زیر هیچ قرارداد استعماری،
امضای يك آخوند بچرفته نیست، درحالی‌که
در زیر همه این قراردادهای استعماری، امضای
آقای دکتر و آقای مهندس فرنگه رفته است.

۱- که قرار داد بازبها با حرب استعماری شروع شد.

(باعث خجالت بنده و سرکارا)

این يك طرف قضیه، از طرف دیگر، پیشاپیش هر نهضت مرفقی ضد استعماری در این کشورها، همواره بدون استثناء قیافه يك یا چند عالم راستین اسلامی، و مخصوص شیعی، وجود دارد...

جانشین امام را - که خود رسالت امام را بردوش دارد - مردم باید انتخاب کنند. یعنی کسی را که در دوره پیش از غیبت، (ببوت و امامت)، خدا معین می کرد، در دوره غیبت، مردم باید تعیین کنند

این است که بر اساس فلسفه غیبت در مکتب شیعی علوی، مردم نه تنها بدون مسؤولیت اجتماعی در این دوره نیستند بلکه بر عکس مسؤولیت سنگین خدائی هم دارند بدین معنی که در امر رهبری و مسؤولیت اجتماعی امت اسلامی، افرادی از مردم که بخاطر علم و هوی از طرف مردم انتخاب شده اند، جانشین امام می شوند و جانشین پیغمبر، یعنی مسؤولیت رهبری با آنها است که از میان

مردماند ومنتخبِ مردم، و تودهٔ مردم، در تعیین رهبری معنوی و اجتماعی جامعه، جانشین خدا می‌گردند! و در تشیع علوی، دورهٔ غیبت است که دورهٔ دمکراسی است و برخلاف نظام نبوت و امامت، که از بالا تعیین می‌شود، رهبری جامعه در عصر غیبت، بر اصل تحقیق و تشخیص و انتخاب و اجماع مردم مبتنی است و قدرت حاکمیت از متن امت سرچشمه می‌گیرد.

و در اینجا می‌توان اختلاف و بلکه تضاد میان فلسفهٔ غیبت صفوی و غیبت علوی را دقیقاً اندازه‌گیری کرد و از آن، فاصلهٔ میان تشیع صفوی و تشیع علوی را دقیقاً اندازه‌گیری کرد و اکسیر شومی را که ساختند تا اینچنین همه چیز را در ظاهر نکه داشتند و در باطن قلب ماهیت کردند و از خون تریاک ساختند، شناخت.

آخرین نامه

نامه‌ای به پدر

پدر، استاد و مرادم!

به روشنی محسوس است که اسلام دارد تولدی دوباره می‌یابد. عوامل این «بعثتِ اسلامی و جدانها» که عمق و دامنهٔ بسیاری گرفته است متعدد است و اینجا جای طرح و تفسیرش نیست. اما فکر می‌کنم مؤثرترین عامل، به بن بست رسیدن روشنفکران این عصر است و شکست علم و ناتوانی ایدئولوژی‌ها و بویژه، آشکار شدن نارسائی‌ها و کژی‌های سوسیالیسم مارکسیستی و سوسیال دموکراسی غربی است که امیدهای بزرگی در میان همهٔ انسان‌دوستان و عدالتخواهان وجودی‌اندگان داه نجات‌نهایی مردم برانگیخته بود و در نهایت به استالینیسم و مائوئیسم منجر شد و با رژیم‌هایی چون رژیم اشمیت و کی‌موله و کالاهان. و علم‌هم که بجای آنکه جانشین شایسته‌تری برای مذهب شود

– که ادغامی کرد – سر از بُبِ اَنَم در آورد و غلامی سرمایه داری و زور، و در نتیجه، از انسانِ جدید، بدبختی غنی و وحشی‌بی متمدن ساخت و آزادی و دمکراسی هم میدان بازی شد برای ترکتازی بی مهارِ پول و شهوت و غارتِ آزاد مردم و لجن مال کردن همه ارزش‌های انسانی.

تمامی این تجربه‌های تلخ زمینه را برای طلوع دوبارهٔ ایمان مساعد کرده‌است و انسان که هیچگاه نمی‌تواند دغدغهٔ «حقیقت‌یابی، حق‌طلبی و آرزوی فلاح» را در وجدان خویش بمیراند، در کوچه‌های علم، ایدئولوژی، دمکراسی، آزادی فردی (لیبرالیسم)، اصالتِ انسان (او-ماینیم بی‌خدا) سوسیالیسم دولتی، کمونیسم مادی (مارکسیسم) و مصرف‌پرستی و رفاه – به عنوان هدفِ انسان و فلسفهٔ زندگی در فرهنگ و نظام بورژوازی – و بالاخره نکیهٔ مطلق و صرف بر «تکنولوژی و پیشرفت» یعنی تمدن و آرمان نظام‌های معاصر... به بن‌بست رسید و با آن همه امیدوایمان و شور و اشتیاقی که در انتخاب این رهکندهای خوش آغازِ بدانجام داشت و هر کدام را به امید حقیقت و کمال و نجات، با پشت کردن به خدا و از دست نهادن ایمان پیش گرفت و با عشق و شتاب و فداکاری بسیار پیمود، سرش به‌سختی به دیوار مقابل خورد و با از

برهوت پریشانی و پوچی و ضلالت مطلق سر برآورد و
 سوسیالیسم او را به استبداد چند بُعدی و دمکراسی به
 حاکمیت سرمایه و آزادی به بردگی پول و شهوت و حتی
 علم او را به اسلاخ از همه کرامت‌های انسانی و ارزش‌های
 متعالی وجودی و سلطه غول آسای تکنولوژی بیرحم و
 قاتل افکند، و طبیعی است که اندیشه‌های بیدار و روح‌های
 آزاد و وجدان‌های سلیم و طاهر که هنوز منسوخ نشده‌اند و
 انگیزه‌های اصیل فطرت آدمی را در عمق وجود نوعی
 خویش نگامداشته‌اند و آتش قدسی حق و حقیقت و کمال
 و فلاح در کانون دلشان خاموش و خاکستر شده است، به
 خدا باز گردند و قندیل مقدسی را که در آن زبیت عشق
 می‌سوزد و از منشور بلورینش خدا می‌تابد و هستی را و این
 شبستان طبیعت را و اعماق پر گوهر فطرت و درون‌انسان
 را گرمی و روشنایی عشق و آگاهی و خودآگاهی می‌دهد
 و به همه چیز معنی می‌بخشد، دوباره در اندیشه و روح و
 زندگی خویش برافروزند و در تلاش آن باشند که این
 مشکات حقیقت را بر سقف شبستان این عصر بیابان‌زد و
 این مصباح‌هدایت را فرا راه این نسل دارند و آینده را از
 پوچی و بیاهی انسان و تمدن و فرهنگ و زندگی و علم و
 هنر و کارسانه نجات دهند.

یکی دیگر از علل و عوامل این بازگشت به سوی خدا و جستجوی ایمان در این نسل سرکش و حق طلب و حقیقت پرست این است که دیگر مذهب را از پس پرده های زشت و کهنه و کافر ارتجاع نمی بیند، پرده هایی که صدها لکه تیره و چرکین ریا و نخدیر و جهل و تعصب و خرافه و توجیه و محافظه کاری و مصلحت پرستی و سازشکاری و رکود و جمود و تنگ اندیشی و تمبذ و تقلید و تحقیر عقل و اراده و تلاش انسان و قرابت نامشروع با قدرت و ثروت حاکم - که همیشه ایمان و اخلاص و پرستش و فقه و کلام و قرآن و سنت و ولایت و خدا و پیغمبر و امام و عقل و علم و جهل و اجتهاد و شهادت و دعا و عبادت و ایمان به معاد و بیعت و... همه ارزشهای خالق و کنجینه های عزیز و نفیس مذهب و مردم در کاین این نکاح حرام می شد - بر آن افتاده بود. این پرده ها اکنون فرو افتاده و ایمان بی حجاب و بی نقاب چهره زینا و شسته و روشن خویش را بر دیده و دل انسانهای صاحب دل و صاحب نظر نمایانده است و خدا بی واسطه سایه ها و آیه هایش ظاهر شده و جانها را بر می کند و قلبها را گرم و افقها را روشن و قبرها را بر می شورد و کفن های پوسیده را بر می دراند و تابوت های خشک و تنگ را درهم می شکند و کالبدهای مرده را جان می بخشد و «آن» - آن

نمی‌دانم چهای که معجزه خلقت و حیات و حرکت و فضیلت در میان بنی آدم از اوسرمی زند - نازل شده است و فرشتگان ویز آن «روح» باریدن گرفته‌اند. از همسوا،
 شَبِّ قَدْرٍ اسْتِ وَمَطَّلَعِ فَجْرِ تَزْدِيكِ!

پدرِ بزرگ و بزرگوارم! آیا این تنها مایهٔ تسلیت که عمرتان را همه با خدا سر کردید و یا سالهای زندگی راهمه در راه او گام برداشتید و در کاراشاعهٔ «کلمهٔ خدا» در این زمانه‌ای که غاسق بر همه جاسایه افکنده است آغاز- گری مخلص و متقی و مؤثر بودید، تمامی رنجهایتان را التیام نمی‌دهد و همهٔ محرومیت‌هایتان را جبران نمی‌کند؟ و این که راهی را که آغاز کردید تا تمام نماید و بی‌سر- انجام تمام نشد و می‌توانید مطمئن باشید که میراث مقدس ما محفوظ خواهد ماند، برایتان آرامبخش و بشارت‌آمیز
 نیست؟

من ، به لطف خدای بزرگ که از این همه محبت‌های اعجاز‌گرن نسبت به خویش شرمندمام

واحساس آن قلبم را به درد می آورد و روحم را از هیجان به انفجار می کشاند، بی آنکه شایستگی-
اش را داشته باشم به راهی افتاده ام که لحظه ای
از عمر را برای زندگی کردن و خوشبخت شدن
حرام نمی کنم و توفیق های اضعف هایم را جبران
می کند و چه لذتی بالاتر از این که عمر ناچیزی
که در هر صورتش، می گذرد، اینچنین بگذرد...؟

و شما، اکنون که این نسل تشنه و نیازمند و این
همه برای دست یافتن به حقیقتی از ایمان و معنایی از قرآن
و سخنی از نهج البلاغه در تب و تاب است و چشم به راه شما
و چندتی چون شما، در بیخ است که ساعات شب و روزتان
جز به اطعام معنوی جوانان گرسنه و تشنه و مشتاق بگذرد
و عدمای دکاندار هار شده از پول و سود، بحث گاوها و
خرهاشان را با شما و در محفل شما طرح کنند و آدم هائی
چون زرکش (شمارا بن خدا اسم را نگاه کنید، یعنی کارش
فقط در زندگی این است که هر جا طلا هست به آنجا
کشیده می شود یا هر جا بوی طلا می شنود در تب و تاب آن
می افتد که آن را کش رود یا آدمی است که میزان حق

و باطلش و نرازوی ارزش‌هایش طلاست و یا باربری است که فقط طلا می‌کشد...) با آن کلمانی که در بازار خلق می‌شود و در پاسگاه کلاتری یا ژاندارمری طرح، نزد شما بیایند و عزیزترین لحظات انسانی را که در قرآن و نهج-

البلاغه پخته شده است، بیدریغ به تباهی کشانند!

به هر حال، من به عنوان یکی از دست پروردگان علم و تقوی و ایمان شما می‌دانم که زندگی‌ام را چگونه بگذرانم و هرگز در به هدر دادن عمرم که با عمر مساقبل قیاس نیست سخاوت به خرج نمی‌دهم. شما می‌توانید خدائی-ترین کلمات: خدا و محمد و علی را به این نسل که شب و روز با سس و پول و مصرف و پوچی و یا مائری‌الیسم تغذیه می‌شود، برسانید و خدا و محمد و علی و همهٔ دردمندان این نسل چشم به راه و متوقع و منتظر شما بمانند.

فعلاً من عازم سفرم، سفری که اعجاز مکر ساز خداوند است، اینکه از شما اجازه نگر فتم مراعات حال و اعصاب و خیالات شما را کردم، اکنون که آخرین دقایق اقامت‌در خانه و در وطن است دست شما را می‌بوسم و منتظر شما می‌مانم و برای آنکه نظر خدا را هم دربارهٔ این سفر بدانید، آنچه را در جواب من آمد نقل می‌کنم:

آقا جان! پریشب با قرآن تَفَالی کردم و گفتم:

نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ...

و اکنون که نزدیک طلوع دوشنبه است و دوسه
ساعتی به حرکت، پس از نماز صبح که محتاج و مُصِرّاز
او خواستم تا درباره این سفرم با من حرف بزند و حرفش
را بزند، بالای صفحه نوشته بودند: «بد»، نکان خوردم،
آیه را خواندم... از شوق گریستم: (از چند آیه قبل شروع
می کنم تا موضوع بحث و مطالب طرح شده معلوم شود)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ.
يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ
مُعْتَمِدٌ، خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنْ إِيَّاهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنْ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ
عَلَى الْإِيمَانِ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ . قُلْ
إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ آبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ زَوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ
وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تُحِبُّونَهَا

أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ... يُرِيدُونَ أَنْ
 يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ... (آية مربوط به تفال من از
 اینجا است): يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِنْ قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتُمْ قَدْ قَاتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ
 فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ. الْآتِفِرُوا يُعَذِّبُكُمْ
 عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبَدُّ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا... الْآتِنُورُ
 قَدْ نَصَرَ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ
 إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ
 وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ
 كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا، وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَ
 جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ
 كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ... (توبه، آیه تفال ٣٧ به بعدا).



یہاں ۴۰ ریال